

دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۹ هجری قمری

مسجد جامع دانشگاه شیراز

بحث امامت

جلسه هفتم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۹/۰۱/۰۶ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۶/۰۷/۰۵ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَتِيجَةِ الْعَالَمِ، هَادِي السَّبِيلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الْأَثَمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛»

شب هفتم ماه محرم الحرام، ایام حزن و اندوه آل الله، ان شاء الله خدای متعال در این دنیا توفیق زیارتشان و در آن دنیا توفیق شفاعتشان را روزی ما کند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)؛
بحثی را که از دیشب آغاز کردیم در این مجلس محترم بر اساس وعده‌ای که سال گذشته داشتیم بحث امامت بود.
عزیزی تذکر دادند که مقداری سطح گفتاری بحث را پایین تر بیاوریم تا استفاده بیشتر باشد؛ واقعیتش من تلاش خودم را می‌کنم، منتهی گاهی وقت‌ها خود سطح مطلب بالا است؛ مثلاً فرض کنید اگر ما بخواهیم در این مجلس بحث جبر و تفویض را مطرح کنیم و بحث امر بین الامرین را بیان کنیم؛ من مکرر گفتم بحث امر بین الامرین به یقین به مراتب سنگین تر از نظریه نسبیت انیشتین است!
نظریه نسبیت انیشتین نظریه‌ای است که خود نظریه سنگین است، هر کاری کنیم مطلب سنگین است.
مباحث امامت نیز در بخشی از آن وقتی غور می‌کنیم و درونش وارد می‌شویم از سنگینی خودش برخوردار است.
تلاشم خواهم کرد به روان‌ترین بیان بازگو کنم تا که قبول افتد و چه در نظر آید.
داشتیم مقدمات بحث امامت را خدمت سروران عرض می‌کردیم یکی از مقدمات این بحث این است که ما باید پنج واژه را بازخوانی کنیم.
اگر می‌خواهیم بحث امامت را خوب بفهمیم این پنج واژه را باید بازخوانی کنیم؛ واژگان عبارت هستند از: نبوت، وصایت، ولایت، خلافت و امامت.
این پنج کلمه را باید در عرف دین نه در عرف لغت‌نامه‌ها و در عرف لغت عرب، در اصطلاح دین معنایش را بدانیم.

اما نبوت؛ نبی به کسی گفته می‌شود که با خدا توسط وحی به معنای عام ارتباطی ویژه دارد.

انبیا چه تعدادشان را طبق روایت مرحوم شیخ صدوق در خصال ۱۲۴ هزار دانسته است، همه‌شان از رأس تا ذیل کسانی هستند که یک ارتباط ویژه‌ای با خدا دارند به نام وحی.

طبق روایاتی که شیعه نقل کرده است ما پنج گونه وحی داریم پس پنج گونه پیغمبر داریم؛ اما پنج گونه پیغمبر: یک پیغمبری که فقط برای خود و خانواده خود پیغمبر است، محدوده پیامبری او خود و خانواده‌اش است؛ دوم خود، خانواده و شهر خود؛ سوم خود، خانواده، شهر و اطراف شهر؛ قرآن کریم راجع به بعضی از انبیا فرمود:

«وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ؟»

ما فلان پیغمبر را فرستادیم برای صد هزار نفر، گستره نبوتش خانواده و شهر و اطراف شهر است. چهارم پیغمبری که برای همه مردم پیغمبر است؛ اما به صورت موقت، دین او نسخ می شود؛ مثل ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام).

پنجم پیامبری که برای همه مردم پیامبر است و دین او نیز نسخ نمی شود، خاتم است؛ یعنی پایان بخش سلسله انبیا است.

وحی به معنای عامش نیز پنج گونه است، وحی اصطلاح خاص هم دارد؛ اما معنای عامش ابتدا آن طور که باز در روایات ما آمده است از رؤیای صادقه شروع می شود؛ انبیا خواب هایشان خواب صادقه است، بعد از القای در قلب این چه مطلب به آنها الهام می شود در دلشان می افتد شروع می شود؛ گاه وحی با تکلم با خدا است؛

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ۳»

موسی (علیه السلام) با خدای متعال و خدا با موسی سخن گفت و کلیم الله شد. چهارم گاهی وحی با فرو فرستادن ملک است؛ فرشته می آید که رأس فرشتگان نازل کننده وحی جبرئیل امین است و لذا ما در مسجد النبی (خدا ان شاء الله روزی تان کند) در زاویه ضریح مطهر که روبروی باب جبرئیل است، مقام جبرئیل (علیه السلام) است، آنجا مستحب است انسان دو رکعت نماز بخواند و یک دعایی دارد در آن دعا خیلی از حضرت جبرئیل (علیه السلام) تعریف شده است، به عنوان کسی که ملک موکل وحی الهی است بر انبیا.

پنجم وحی ای است که ما از آن تعبیر می کنیم به تجلی ذاتی یا وحی ای که در ارتباط فنای فی الله است؛ آن ارتباطی که هیچ واسطه ای دیگر بین خدا و بین پیغمبر نیست، صورت می گیرد، جبرئیلی در کار نیست، ارتباط، ارتباط مستقیم مستقیم است که این معنای پنجم اصطلاح خاص وحی هم است؛ یعنی گاهی به آن ارتباط مستقیم وحی گفته می شود.

این در ارتباط با واژه نبوت آمدیم سراغ واژه وصایت.

پیامبران وقتی از دنیا می رفتند وصی داشتند. سرّ این وصایت هم این بود از پیغمبری تا پیغمبر دیگر، اول دین خدا الگو می خواست، دوم مبلغ می خواست، سوم هادی می خواست، سوم این سه عنصر هدایت، الگو بودن و مبلغ دین بودن احتیاج به فردی داشت؛ این کس در نبود انبیا، اوصیا هستند، جانشینان انبیا هستند، وصی وحی به او صورت نمی گیرد به معنای خاص؛ یعنی چه؟

یعنی تکلم خدا با او نیست به معنای سوم، فرشته هم بر او نازل نمی شود به معنای چهارم؛ ولی رؤیای صادقه دارد، الهام قلبی دارد و چون به مقام کمال رسیده است تجلی ذاتی هم هست؛ یعنی بی واسطه هم با خدا در ارتباط است؛ ولی خدا به او فرشته نمی فرستد.

پیغمبر (سلام الله علیه) که از دنیا رفتند امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند جنازه ایشان را غسل می دادند و دیگران داشتند در سقیفه توطئه می کردند، حضرت در غسل رسول خدا (علیه السلام) یک جمله ای دارند شیرین، فرمودند جانم فدای تو:

«إِنِّي أَنْتِ وَأُمِّي طِبْتُ حَيًّا وَطِبْتُ مَيِّتًا {انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقُطْ بِمَوْتِ أَحَدٍ ۴}»

تو کسی هستی که با رفتن تو چیزی از آسمان قطع شد که با رفتن هیچ کس قطع نشده است و آن وحی آسمانی است؛ یعنی دیگر کسی که ملک بر او نازل بشود و بخواهد وحی آسمانی را بیاورد نه!

این نیست و آمدن ملک تمام شد با رفتن رسول خدا. چه اینکه تکلم خدا این هم با وصی انجام نمی شود؛ اما رؤیای صادق مثل اینکه الهام قلبی یا آن تجلی ذاتی و مقام فنا و مقام مخلصین البته در مورد اوصیا نیز هست. تعداد انبیا را ۱۲۴ هزار گفتند؛ اما از تعداد اوصیا ما خبری نداریم من گشتم بینم روایتی، خبری، چیزی پیدا می کنم؟!

یک جمله از مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی داریم که ایشان در جایی نوشتند شاید در برابر هر یک پیغمبر ما ۱۰ تا وسیله و ولی داشتیم من نمی دانم آیا ایشان مستندی داشتند یا صرف یک حدسی است که ایشان فرمودند. قهراً اگر مستند داشته باشد ارزشمند است پس طبیعتاً اگر این مطلب درست باشد ما در کنار ۱۲۴ هزار پیغمبر یک میلیون و ۲۴۰ هزار وصی پیغمبر خواهیم داشت. فقط شما پیغمبر ما را در نظر بگیرید ۱۲ وصی دارد که اول سخن روایتش را خواندم:

«الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرْبَشٍ ۵»

از روایاتی که اهل سنت در صحاح خودشان نقل کردند و در تفسیر او فرو ماندند و بزرگان شان تصریح کردند که

این باب روایت را نتوانستیم تطبیق کنیم، نتوانستیم مصداق یابی کنیم! این روایت که پیغمبر (علیه السلام) فرمودند: امامان بعد از من دوازده نفر هستند و همه از قریش هستند اینها شروع کردند به شمردن ماندند چه کنند؟! بعضی ها گفتند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، یزید و آمدند جلو یعنی یزید شد از امامان! بعضی دیدند این جوری که نمی شود! گفتند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن بن علی؛ چون امام حسن شش ماه خلافت کردند. دیگر یزید را ول کردند! گفتند: معاویه، عمر بن عبدالعزیز! باز ول کردند! متوکل! یعنی ماندند در تفسیر این روایت چه کنند! این روایت نبوی که هم شیعه نقل دارد هم سنی! فقط و فقط بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و بر مذهب شیعه اثناعشری منطبق است. پس وصی پیغمبر کسی است که جانشین پیغمبر است و ان شاء الله خواهیم گفت می رسیم که ما معتقدیم وصایت مثل نبوت امری آسمانی است؛ یعنی «اگر الله اعلم حیث یجعل رسالته ۶»؛ همان گونه:

«أعلم حیث یجعل وصایته!»

خدا می داند وصی موسی (علیه السلام) چه کسی باید باشد، وصی عیسی (علیه السلام) چه کسی باید باشد، وصی پیغمبر ما چه کسی باید باشد، علتش را هم عرض خواهیم کرد.

آمدیم سراغ واژه خلافت؛ ما در بحث واژه خلافت باز یک اختلاف اساسی با برادران اهل سنت داریم ما می گوئیم خلافت مساوی است با وصایت؛ وصی پیغمبر خلیفه اوست، خلیفه پیغمبر وصی اوست؛ اما اهل سنت چنین معتقد نیستند؛ چون به وصایت معتقد نیستند؛ قهراً خلافت را هم جور دیگر معنی می کنند که حالا به نظر اهل سنت می رسیم.

آنها معتقدند هر کس رسید به قدرت خلیفه است! به هر وسیله ای که رسید! کودتا کرد! با خونریزی رسید! با بیعت عامه مردم رسید! با بیعت خواص و به تعبیر خودشان اهل حل و عقد یعنی فرهیختگان رسید! اجماعی صورت گرفت! خلیفه قبلی وصیت کرد! مثل اینکه معاویه وصیت کرد یزید خلیفه باشد؛ مثل اینکه ابوبکر وصیت کرد عمر خلیفه باشد؛

می گویند: راه های مختلف دارد هر کس به قدرت رسید این خلیفه الله و خلیفه رسول الله است لکن ما می گوئیم خلافت مساوی است با وصایت؛ اگر کسی وصی و جانشین است خلیفه نیز هست، اگر نه نه! آمدیم سراغ واژه چهارم ولایت؛ یعنی چه؟

ولایت در فرهنگ شیعه یعنی یک انسانی در مسیر تکامل آن قدر بالا برود، بالا برود، بالا برود! که به جایی برسد که بین او و خدای متعال حجابی باقی نماند.

شاید بهترین تفسیر برای ولایت تفسیر راغب در مفردات قرآن است.

مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) می فرمودند: راغب اصفهانی در کتاب مفردات قرآن کاری در حد اعجاز کرده است. آن قدر این کتاب متقن نوشته شده است! راغب در مفردات نوشته است:

«الولاية والولاية صيرورة الشئین واحدا بحيث لا یكون بینهما مالس منهما ۷»؛

ولایت یعنی دو چیزی چنان به هم نزدیک بشوند که هیچ حجاب و فاصله بینشان نماند.

اگر یک انسانی توانست به جایی برسد که بین او و بین خدایش هیچ حجاب و واسطه ای نباشد به این می گوئیم ولی الله.

الحمد لله خدا را شاکریم که مقام ولایت مقام اختصاصی نیست؛ به این معنا که این معنای از ولایت به یقین در انبیا، اوصیا و ائمه است؛ اما ویژه آنها نیست؛ یعنی ممکن است یک عاشق راه خدایی مثل مرحوم ملا حسینقلی همدانی، مثل مرحوم آقای قاضی (رحمت الله علیه) این مسیر را طی کند و به مقام ولایت برسد.

برای عزیزانی که اهل تحقیق و دقت اند مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) کتابی دارند به نام رساله الولاية. استاد ما حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) این کتاب را مفصل به فارسی شرح کردند.

خود ایشان می فرمودند: علامه طباطبایی سه تا زندگی نامه دارد، زندگی نامه اول یک خود نگاشت است، یک صفحه است اگر جستجویی کنید می بینید در اینترنت هم هست. خود آقای طباطبایی وقتی مشهور شدند و از همه عالم

برای ایشان نامه می نوشتند که آقا ما شما را نمی شناسیم! خودتان را تعریف کنید! ایشان در دو صفحه خودنگاشتی دارد، زندگی خودش را نوشته است. دیگر فرمودند: دومین زندگی نامه آقای طباطبایی شاگردان ایشان هستند. گفت به شاگرد نگاه کن استاد را بفهم کیست!

شما نهج البلاغه را که می بینید می فهمید رسول خدا (علیه السلام) یعنی چه! وقتی متعلم این فرد است معلم دیگر کیست! شاگردان آقای طباطبایی، مرحوم شهید مطهری، مرحوم شهید بهشتی (رحمت الله علیهم)، حضرات آیات جوادی (حفظه الله)، حسن زاده، مصباح (رحمت الله علیه)؛ خود مقام معظم رهبری (حفظه الله) خدمت آقای طباطبایی (رحمت الله علیه) فلسفه خواندند. بعد ایشان می فرمودند: ایشان یک زندگی نامه سومی دارد برتر و آن همین رساله الولایه است! عمقی که این رساله الولایه دارد در المیزان هم دیده نمی شود!

اصلاً آقای طباطبایی (رحمت الله علیه) گویا قدم به قدم مکشوفات، مشاهدات، صیادی های خود را به رقم و به قلم کشیده است. مسیری را که با ریاضت رفته از نجف، سهله ها، مسجد کوفه ها، پیاده روی های بین سهله و کوفه، این رشد روحی و معنوی را ایشان به قلم کشیده با زبان برهان و با زبان قرآن و سنت. من به خصوص به جوان ترها و تحصیل کرده ها توصیه می کنم این شرح فخیم حضرت آیت الله جوادی (حفظه الله) را بر رساله الولایه بگیرید و بخوانید. ایشان آنجا این مطلب را اثبات می کند که ولایت به این معنا بر همه انسان ها ممکن است و شما هم می توانید.

زنان هم می توانند، مردان هم می توانند؛ راه رسیدن به قرب الهی به گونه ای که بین آدمی و بین پروردگار هیچ حجابی باقی نماند و انسان پای بر فرق فرقدان بنهد، پای بر فرق فرشتگان بنهد، بر هیچ کس بسته نیست. راه نیز راه مشخصی است همان راهی است که اسمش را امروزه تعبیر می کنیم به سیر و سلوک! همه انبیای الهی ولی الله هستند، همه اوصیای الهی ولی الله هستند. فرقتشان با آیت الله قاضی، با ملا حسینقلی همدانی چیست؟

انبیاء و اوصیاء یک موهبتی دارند به نام نبوت و به نام وصایت. بزرگان ما که به مقام کمال رسیدند این موهبت را ندارند؛ آقای قاضی (رحمت الله علیه) نبی نیست، وصی هم نیست؛ ولی ولی الله است و به خاطر اینکه همین موهبت را فاقد است احتمال سهو در او هست، احتمال نسیان در او هست، احتمال خطا در او هست؛ ولی وسیع نیست. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هزار و چند سال عمر کرده است؛ ولی دریغ از یک مکروه، نه یک حرام! دریغ از یک ترک اولی! دریغ از یک خلاف مروت! مطلقاً! چون وصی پیغمبر است، چون حجت خداست؛ اما یک کسی که با زحمت به مقام ولایت می رسد اگر هم نوعی عصمت اختیاری پیدا کند؛ ولی سهو، نسیان، خطا و اینها از او ممکن است صادر بشود.

رسیدیم به مقام امامت؛ موضوع بحث این شب های ما است. از ادله ای که ما در کتاب های تهذیب، کافی یا کتاب های دیگر، به ویژه در خود قرآن کریم داریم به دست می آید مقام امامت از آن چهار مورد دیگر بالاتر است؛ یعنی از نبوت، وصایت، ولایت و خلافت بالاتر است. یک مقام عجیبی است که کنه اش برای ما معلوم نیست! در مورد نبوت مرحوم علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) می فرماید حقیقتش را شما نمی فهمید! ایشان از وحی تعبیر می کند به "شعور مرموز".

ما انسان ها هفت نوع ادراک، هفت نوع آگاهی، هفت نوع دریافت و فهم داریم؛ اما همه در این هفت نوع دریافت شریک نیستند، ما ادراک حسی داریم الحمد لله همه این ادراک را دارند، ولی کور یک نوعش را ندارد، کر یک نوع ادراک حسی را ندارد؛ ولی معمول انسان ها همه این ادراک ها را دارند؛ می شنوند، می بویند، لمس می کنند، اولین نوع ادراک حسی است.

دوم ادراک خیالی داریم؛ من الان چشمم را ببندم شما در ذهنم هستید، ادراک خیالی است، این را نیز همه دارند، سوم ادراک وهمی داریم، وهم به معنای فلسفی نه معنای عرفی؛

چهارم ادراک عقلی داریم؛

پنجم ادراک سلوکی داریم؛

ششم ادراک عرفانی داریم؛

هفتم ادراک وحیانی داریم؛

این ادراک هفتم مخصوص انبیاست. این را آقای طباطبایی می گوید: "شعور مرموز" چیست؟

حقیقتش بر ما معلوم نیست! ما وحی را نمی توانیم تحلیل کنیم.

پیغمبر روی قوی ترین شترها نشسته است وحی که بر آن حضرت نازل می شود شتر می خوابد روی زمین! در

خانه نشسته است وحی که بر او نازل می شود بدن عرق می کند و گویا پیغمبر بر زمین رها می شود! پیغمبر ولو می شود!

بن استخوان ها درد می کند که اصطلاحاً در علوم قرآنی به آن می گویند برحاء الوحی! سنگینی وحی! نمی فهمیم چه شد؟

نمی گیریم! این حالت را نیز دیگران گزارش کردند، نه اینکه پیغمبر در آن حال خودش گزارش کرده باشد.

اگر وحی و نبوت را خوب نفهمیدیم به طریق اولی ما مقام امامت را خوب نمی فهمیم!

نمی فهمیم یک شخصیتی مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام) که قرآن کریم یک جمله ای درباره او دارد درباره هیچ کس این گونه جمله ندارد، بدتان نیاید این جمله را بگویم، شاید قبلاً هم از من شنیدید، خدای متعال در قرآن کریم راجع به ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: انسان ها دو دسته اند در یک تقسیم بندی، یک تقسیم بندی ثنائی انسان ها دو دسته اند!

می فرماید: انسان ها یا ابراهیمی اند یا منگل! نیمه خل!

نترس بگو: خل!

هر انسانی ابراهیمی نیست منگل است و مشکل دارد!

آیه این است:

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»

الان من از شما پرسم سفیه یعنی چه؟

می گوید: یک آدم کم عقل! لذا در فقه ما هم احکامی دارد اگر یک آدمی سفیه است یعنی نمی داند پولش را چه جوری خرج کند، حق ندارید پولش را بدهید دستش!

آدم سفیه را باید دیگران برایش خرج کنند؛ چون این فرد بلد نیست و آتش می زند به مالش!

کم دارد!

منگل است!

نیمه خل است!

فرمود: انسان اگر ابراهیمی بود که هیچ! اگر نبود سفیه، خل و منگل است! نص آیه قرآن است. چه کسی اعراض

می کند عن ملت ابراهیم و از آیین ابراهیم؟

مگر کسی که سفیه است و نفسش را به سفاهت کشانده است؛ یعنی این قدر که آیین درخشانی است! و لذا پیغمبر ما خاتم النبیین است؛ اما ابراهیمی است، پیغمبر ما جزء پیامبران ابراهیمی است.

حالا حضرت ابراهیم (علیه السلام) با این مقام که اگر من به دنبال آن نباشم در منطق قرآن من سفیه هستم!

همین آدمی که رفته حج هر کاری کرده من باید انجام بدهم!

شیطان را سنگ زده من نیز باید سنگ بزنم، آنجا کیش کشته، من نیز باید گوسفند بکشم یا گاو بکشم یا شتر بکشم!

هفت دور، دور خانه خدا چرخیده من نیز باید بچرخم!

حالا خدا رحم کرده هفت دور چرخیده اگر هفتاد دور چرخیده بود چه کار می کردید!

پا برای آدم نمی ماند. حالا اگر کیش نیامده بود و واقعاً اسماعیل را ذبح کرده بود و خدا فرموده بود: همه انسان ها

بیایند منا و بروند در کوه فرزندان پسرشان را ذبح کنند!

به نظرم علی می ماند و حوضش!

من یکی که مسلمان نبودم یقیناً!

منطق قرآن این است می گوید: ما چه زمانی به ابراهیم (علیه السلام) آن مقام امامت را دادیم؟!

بعد از سی سال پیغمبری، هفت امتحان پس داده است که یکی از این امتحان ها ذبح اسماعیل (علیه السلام) است،

اینها که انجام شد حالا مقام امامت را به او اعطا کرد!

پس این مقام خیلی برتر از نبوت است؛ لذا اگر بخواهیم نسبت سنجی کنیم آیا هر پیغمبری امام است؟

خیر!

اکثر انبیاء امام نیستند. آیا هر امامی پیغمبر است؟

خیر!

ائمه دوازده گانه ما امام هستند؛ اما پیغمبر نیستند. یک کسی هم مثل رسول خدا (علیه السلام) مثل ابراهیم

(علیه السلام) هم پیغمبر و هم امام است؛ ولی این را می دانیم که مقام امامت در فرهنگ قرآن کریم، در فرهنگ

روایات نبوی و در فرهنگ روایات شیعی به مراتب از مقام نبوت بالاتر است؛ حقیقتش هم بر ما دقیقاً مشخص

نیست! چه اینکه حقیقت وحی نیز بر ما معلوم نیست؛ نباید ناراحت باشیم؛ زیرا میلیاردها مجهول انسان دارد، این نیز روی میلیاردها مبهم در زندگی ما است.

یک پزشکی به من می‌گفت: ما در دردهای کمر مثلاً سی نوع درد را بازشناسی کردیم! می‌نویسیم یک درد دیسک تا سی درد؛ بعد 31N یعنی صدها درد کمر داریم کسی هم نمی‌فهمد عاملش چیست! اگر نمی‌دانی به جایی بر نمی‌خورد!

گفتند: یک منبری بود هفتاد پله داشت!

چون قدیم که بلندگو نبود آخوند می‌رفت بالای بالای منبر صدا بیچد تا مردم بشنوند! هفتاد پله داشت!

ابن جوزی رفته بود بالای منبر هفتاد پله‌ای شروع کرد صحبت کردن. یکی از پای منبری سؤال کرد! تصورش این بود که گویا روحانی باید همه مسائل را بداند!

ابن جوزی گفت: نمی‌دانم!

سؤال دوم، گفت: نمی‌دانم!

سؤال سوم، گفت: بلد نیستم!

گفت: تو که بلد نیستی هفتاد تا پله رفتی بالا؟!

گفت: خاک بر سرت! این هفتاد تا پله به‌خاطر علم من است اگر به‌خاطر جهلم باشد هفتاد هزار پله لازم است! یک عزیزی ما داشتیم می‌گفت: زمان شاه من جلوی دانشگاه تهران داشتم راه می‌رفتم یک دانشجویی جلوی من را گرفت!

گفت: حاج آقا سلام‌علیکم!

گفتم: علیکم‌السلام!

گفت: ایستمولوژی ۹ چیست؟

آن موقع این‌ها خیلی مرسوم بود!

گفتم: نمی‌دانم!

گفت: سوسیالیسم یعنی چه؟

گفتم: نمی‌دانم!

گفت پس این چیست روی سرت گذاشتی؟!

از دوستان شوخ ماست!

اصفهانی الاصل!

ایشان می‌گفتند: من عمامه را برداشتم گذاشتم سرش گفتم: بگو: «إِنَّ كَانِ الذِّكْرَ كَالْأُنْثَى وَالْأُنْثَى كَالْخُنْثَى»، یعنی چه؟

گفت: نمی‌دانم!

گفت: چهار یا پنج تا از این عبارات بلغور کردم!

گفت: نمی‌دانم!

گفتم: مرد حسابی من هم در رشته خودم به‌اندازه خودم تلاشی کردم و زحمتی کشیدم! مگر قرار است هرکسی همه چیز بداند؟

ما اوایل که می‌آمدیم هیئت مجبین موفق بودیم در خوابگاه‌های دانشجویی من استراحت می‌کردم، عزیزان دانشجو می‌آمدند و می‌رفتند! به جد شما قسم! من بعضی از رشته‌ها را اسمش را نشنیده بودم! این قدر رشته‌ها گاهی در دانشگاه متنوع است.

طبیعی است!

زیرا علم گسترده است؛ علم متنوع است؛ نباید توقع داشت همه‌کس همه چیز بداند! نه! باید به متخصص رشته مراجعه کرد و از او گرفت.

برگردم سر اصل مطلب!

حقیقت مقام امامت برای ما معلوم نیست. ما از خواص و آثارش می‌فهمیم عجب مقامی است!

از آن خواص و آثار می‌فهمیم وگرنه حقیقت مقام امامت برای ما مشخص نیست. امام حتماً ولی‌الله است. هر ولی‌الله امام نیست؛ اما امام حتماً به مقام ولایت یعنی به آن درجه‌نهایی از ارتباط و تقرب به خدا رسیده است؛

علاوه بر این فضیلتش بر سایر اولیا این است که امام الأولیاء است، بزرگ اولیاء است.

چرا امام الأولیاء است؟

چون مقام امامت دارد و این موهبتی است، مقام نبوت موهبتی است، مقام امامت موهبتی است؛ یعنی در طول عالم از آدم تا خاتم، بشر نتوانسته یک فرمولی کشف کند که آن فرمول را من به کار ببرم!

خدا بگوید: پیغمبر یک فرمولی کشف کن تا آن فرمول را دیگران به کار ببرند!

امامت موهبت است و گتره نیست، البته می‌دانیم موهبت‌های الهی بی‌علت نیست؛ اما آن علت‌ها دقیقاً برای ما مشخص نیست، حدس‌هایی می‌زنیم، در دعای ندبه مطالبی گفته شده است:

«عَدَّ أَنْ شَرَطَتْ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّينِيَّةِ وَزُخْرُفَهَا وَزُبُرِجْهَا»؛ ۱۰

زهد در دنیا تأثیر دارد، خلوت با خدا چهل روز، چهل روز رفتن در غار حراء، در جبل النور نشستن تأثیر دارد؛ این‌ها هست؛ اما فرمولش برای بشر کشف شده نیست!

موهبت است و لذا امام ولی است؛ بلکه امام الاولیاء است. به‌خاطر اینکه علاوه بر اینکه مقام ولایت دارد، مقام امامت دارد.

نکته دیگر اینکه از دیدگاه ما حقیقت توحید و ولایت یکی است؛ استاد ما مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) کتابی دارند هجده جلد به نام امام‌شناسی؛ جلد پنجم این کتاب حتماً باید خوانده بشود!

خود ایشان می‌فرمودند: خواندن جلد پنجم از نان شب بر مسلمان واجب‌تر است. خیلی خوب آنجا بحث ولایت را ایشان گسترده‌اند. ولایت و توحید یک حقیقت است؛ یعنی باطن ولایت توحید است، ظهور توحید ولایت است. خدای متعال آنگاه که تجلی می‌کند اولین جلوه و برترین جلوه او مقام ولایت است؛ چه اینکه حقیقت ولایت اهل‌بیت و اولیا چیزی جز توحید نیست.

اصلاً ولی‌الله یعنی کسی که به مقام توحید رسیده است و از توحید افعالی شروع کرده آرام‌آرام توحید صفاتی، توحید اسمائی بعد نیز خدا به آن توفیق داده به توحید ذاتی رسیده است و یک انسان موحد شده است. یک انسانی است که توحید را ذوق کرده و چشیده است.

بگذارید راحت بگویم!

۹۹ درصد ما مشرکیم!

آیه قرآن است:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمُ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ ۱۱

به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه اکثرشان مشرکند!

در آیه دیگر فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ»؛ ۱۲

ای مؤمنین بیاید ایمان بیاورید! این نشان می‌دهد شرک مخصوصاً شرک خفی بسیار عجیب است. در روایات وقتی خواستند تشبیه کند، تمثیل کند که ما بفهمیم، فرموده است:

«{الشِّرْكُ أَخْفَى فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ دَبِيبِ النَّمْلَةِ السَّوْدَاءِ} عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلَمَاءِ»؛ ۱۳

در یک شب تاریک تاریک تاریک روی یک سنگ سیاه سیاه سیاه یک مورچه سیاه سیاه در حال حرکت باشد، چه کسی می‌فهمد؟

کسی نمی‌فهمد!

شرک بسیار در وجود ما ریشه دارد! شرک خفی نه شرک جلی! مغفور نیز هست؛ یعنی بهشتی هستیم! این شرک انسان را به جهنم نمی‌برد! اگر این شرک می‌خواست انسان را جهنمی کند {کسی بهشتی نبود جز عده قلیلی!} گفت:

در شهر هر آنچه هست گیرند

گر حکم شود که مست گیرند

با این شرک خفی انسان به خدا نمی‌رسد!

این دو تا مطلب است!

به بهشت می‌رسد، با حورالعین است.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ۝۱۴»

ولی خدا شدن باید تمام شرک‌های خفی کنار گذاشته شود. همه نوشتند ساعت‌های آغازین و ساعت‌های پایانی روز عاشورا، جنیان آمدند، ملائکه آمدند، ملک مأمور باد آمد، ملک مأمور زلزله آمد، ملک مأمور باران آمد، همه این‌ها آمدند و خودشان را به امام حسین (علیه‌السلام) عرضه کردند، اختیار نیز با حضرت بود اگر اراده می‌کرد حسین بن علی (علیهما‌السلام) کار دشمن تمام بود؛ اصلاً نیاز به ملک نداشت با یک اراده تصرف می‌کرد؛ فرزندان سیدالشهداء (علیه‌السلام) اشاره کردند به شیر روی پرده، از سه نفر از ائمه نقل شده (سلام‌الله‌علیهم)، یکی امام هادی (علیه‌السلام) است نزد متوکل لعنة‌الله‌علیه که حضرت اشاره کرد به شیر روی پرده دو کلمه گفت:

«يَا اسَدَ اللَّهِ! خُذْ عَدُوَّ اللَّهِ! ۱۵»

متوکل ساحر آورده است، امام هادی (علیه‌السلام) می‌خواهد نان بردارد، نان می‌آید بالا!

می‌خواهد بگیرد می‌رود پایین!

با سحر دارد نان را حرکت می‌دهد؛ یک نگاه تندی امام هادی (علیه‌السلام) به او کردند!

با امامت بازی می‌کنی؟!

یک نگاه کردند به شیر روی پرده، اسدالله! این شیر آمد پایین و مجسم شد این فرد را خورد و نوشتند تا چهل روز متوکل تب کرده بود! گلاب به رویتان خودش را خراب می‌کرد!

ائمه (علیهما‌السلام) این‌گونه هستند؛ اما چون در توحید به سر می‌برند جمله‌شان همان است که شما در لحظات پایانی شنیدید امام حسین (علیه‌السلام) زیر خنجر دشمن چه فرمود:

«الهي صبراً على قضائك، تسليماً لا مرك، لا معبود سواك ۱۶»

این چنین است حسین بن علی (علیه‌السلام) با آن مقام ولایت!

تسلیمش و صبوری‌اش این‌گونه است.

«صلى الله عليه وآله»

شب فرزند خردسال سیدالشهداء (علیه‌السلام) است، معمولاً بچه‌ها چون خیلی رقیق‌القلب هستند زود جواب می‌دهند، زود پاسخ می‌دهند. اینکه علی‌اصغر سیدالشهداء (علیهما‌السلام) مشهور شده به باب الحوائج إلى الله به دلیل همین است.

تمام کسانی که مقتل علی‌اصغر (سلام‌الله‌علیه) را نوشتند نام مبارک حضرت علی‌اصغر (علیه‌السلام) را با یک پسوند ذکر کردند و آن کلمه رضیع است؛ یعنی شیرخوار! که حالا بین ما مشهور شده که شش‌ماهه بوده معنی شش‌ماهه بودن این است که حضرت علی‌اصغر (علیه‌السلام) از اول کربلایی است؛ یعنی یا بین راه به دنیا آمده یا یک مدت اندکی قبل از حرکت امام حسین (علیه‌السلام) از مدینه؛ اصلاً از اول حسینی است و خیلی هم اباعبدالله این فرزند را دوست دارد.

اینکه حضرت در لحظات آخر یاد می‌کند و برمی‌گردد، با اینکه قبل از رفتن خداحافظی کرده است و بچه‌ها را دیده است، این مال آن دلتنگی اباعبدالله (علیه‌السلام) است که می‌آید در خیمه و می‌فرماید:

«إيتوني {تأوليني} ولدي الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ ۱۷»

مال این دلتنگی است.

مادر این فرزند را نیز خیلی دوست دارد، هم رباب (علیهما‌السلام) را حضرت خیلی دوست دارد، هم علی‌اصغر (علیه‌السلام) را و عجیب است این محبت طرفینی است؛ یعنی در میان همسران اباعبدالله (علیه‌السلام)، خویشاوندان اباعبدالله (علیه‌السلام)، هیچ‌کس مثل رباب سیدالشهداء (علیه‌السلام) را دوست ندارد.

همه مقاتل نوشتند: بعد از عاشورا این خانم یک سال از زیر آفتاب در سایه نیامد، این صورت پوست انداخته بود، سیاه شده بود، یک یا دو بار امام سجاد (علیه‌السلام) به رباب (علیهما‌السلام) عرضه داشت: خانم بس است دیگر بیاید داخل!

فرمودند: خودم دیدم بدن حسین در آفتاب بود.

یک سال غذای پختنی نخورد!

گفت: خودم شاهد بودم که حسینم گرسنه بود به میدان رفت. این محبت طرفینی است! همه رفتند، یعنی هیچ کس نمانده است؛ امام (علیه السلام) هم یک مبارزه‌ای کرده و دومرتبه برگشته «یا اختاه ایتینی بولدی الرضیع!»

زینب جان آن کودک خردسال را بیاور یک بار دیگر ببینم.

من امسال نوه خردسال از دست دادم، خدا به من توفیق بده بتوانم روضه را بخوانم!

بچه را آوردند دادند دست بابا!

طبق نقل برخی از مقاتل وضعیتی سیدالشهدا (علیه السلام) از این بچه از تشنگی دید (امام حجت خداست) به هم ریخت!

امام حسین (علیه السلام) به هم ریخت!

آنچه که نقل کردند این است که علی اصغر تلطی می کرد؛ یعنی این زبان {را دور لب‌ها می گرداند}.

دو جور نقل شده است یک نقل این است که امام حسین (علیه السلام) همان جا بود دم خیام حرم بچه را گرفت وقتی بچه را به این حال دید خواست اول بچه را ببوسد؛ مقاتل نوشتند هنوز لب اباعبدالله (علیه السلام) به صورت

علی نرسیده بود امام حسین (علیه السلام) دید این {سر از} گردن آویزان شد!

چه پیش آمد؟!

خدا لعنت کند حرمله را؛ در قیام مختار وقتی می رسیدند خدمت امام سجاد (علیه السلام) در مدینه عرض می کردند:

آقا مختار دارد چه می کند!

حضرت یک جمله می فرمود: حرمله زنده است؟!

چه کرده با دل اهل بیت (علیهم السلام)...

مقاتل نوشتند بچه را داد به زینب کبری (علیها السلام) دست‌ها را زیر این خون‌ها گرفت و سه کار کرد، مقداری

از این خون را به آسمان پاشید، پایین نیامد! کجا رفت؟

خدا می داند!

مقداری از این خون را به قنذاق علی اصغر (علیه السلام) مالید و مقداری را بر سروصورت خود مالید.

گویا قرار بر این است که رباب (علیها السلام) چیزی نفهمد، رباب (علیها السلام) متوجه نشود.

بعضی‌ها نوشتند آرام آرام آمد پشت خیمه!

بچه را می خواهد دفن کند، صدایی آمد مهلاً مهلاً یا ابن الزهرا!

جمله نیز یک کلمه بود: حسین جان! یک بار دیگر می خواهم بچه‌ام را ببینم، علی را در حال سلامت دیدم در حال

شهادت می خواهم ببینم.

امروز خانواده شهید حججی چه حالی داشتند؟

با اینها مصاحبه می کردند به من گفتند از بدن این شهید هفت کیلو و نیم استخوان برگشته است؛ یعنی داعشی‌ها

سوزاندند این جسد را!

رباب (علیها السلام) عرضه داشت: یا ابن رسول الله درست است که شما امام هستید؛ اما من نیز طاقتم زیاد است!

می خواهم بچه‌ام را ببینم؛ امام حسین (علیه السلام) عبا را کنار زد...

دست‌هایت را بیاور بالا سه مرتبه بگو: یا حسین...

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

فهرست منابع

۱. رسولی، هاشم، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، و آشتیانی، محمدحسین. بدون تاریخ. المناقب. ۴ ج. قم - ایران: علامه، ج ۱، ص ۲۹۵.
۲. سوره صافات، آیه ۱۴۷.
۳. سوره نساء، آیه ۱۶۴.
۴. استادولی، حسین، غفاری، علی اکبر، و مفید، محمد بن محمد. ۱۴۰۳-۱۳۶۲. ... الأملی. ۱ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۰۳.
۵. رسولی، هاشم، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، و آشتیانی، محمدحسین. بدون تاریخ. المناقب. ۴ ج. قم - ایران: علامه، ج ۱، ص ۲۹۵.
۶. سوره انعام، آیه ۱۲۴.
۷. با اندک تغییری؛ أن یَحْصُلَ شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، و داوودی، صفوان عدنان. ۱۴۱۲-۱۹۹۲. مفردات ألفاظ القرآن. ۱ ج. بیروت - لبنان: دار الشامیه، ص ۸۸۵.
۸. سوره بقره، آیه ۱۳۰.
۹. Epistemology.
۱۰. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، و قیومی اصفهانی، جواد. ۱۴۱۹-۱۳۷۷. المزار الکبیر. ۱ ج. قم - ایران: نشر القیوم، ص ۵۷۴.
۱۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.
۱۲. سوره نساء، آیه ۱۳۶.
۱۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علامه، ضیاء الدین، و فقیه ایمانی، کمال. ۱۴۰۶-۱۳۶۵. الوافی. ۲۶ ج. اصفهان - ایران: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی (علیه السلام) العامه، ج ۸، ص ۱۰۸۴.
۱۴. سوره محمد، آیه ۱۵.
۱۵. با اندک تغییری؛ بحرانی، هاشم بن سلیمان، مولائی نیا همدانی، عزت الله، کریم، فارس حسون، بنیاد معارف اسلامی، و طهرانی، عبادالله. ۱۴۱۳. مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج علی البشر. ۸ ج. قم - ایران: بنیاد معارف اسلامی، ج ۷، ص ۴۷۲؛ به نقل از امام کاظم علیه السلام با تعبیر یا اسد الله خذ عدو الله نیز وارد شده است؛ ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. أملی شیخ صدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی، ص ۱۴۸.
۱۶. با اندک تغییری؛ مقرر، عبدالرزاق. ۱۳۳۶-۱۳۷۶. مقتل الحسين علیه السلام. ۱ ج. نجف اشرف - عراق: دار الکتب الإسلامیه، ص ۳۳۱.
۱۷. با اندک تغییری؛ فهری زنجانی، احمد، و ابن طاووس، علی بن موسی. بدون تاریخ. اللهوف علی قتلی الطفوف، یا، آهی سوزان بر مزار شهیدان. ۱ ج. تهران - ایران: جهان، ص ۱۱۷.